

نقشه هولناک ماموران قلابی از آزمایشگاه عیار سنجی آغاز شد

آدم ربایی مسلحانه دزدان طلا!

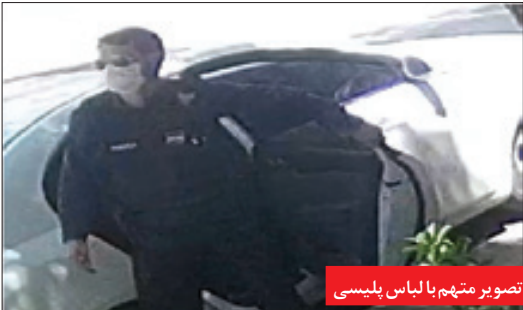
سارقان مخوف کلت رگباری و تجهیزات کامل پلیسی داشتند!

سجادپور - برق طلاها، چشم کارمند آزمایشگاه عیار سنجی را گرفته بود تاجر ۶۰ ساله افغانستانی از مدت ها قبل به آزمایشگاه آنان رفت و آمد داشت و به نظر رسید طعمه مناسبی برای سرقت طلاست چرا که سجاد تصور می کرد طلاهای این مرد تاجر به صورت قاچاق وارد کشور شده است و او پس از دستبرد جرئت شکایت نخواهد داشت با این تصور نقشه شوم خود را با یکی از دوستان تبهکارش در میان گذاشت چرا که مهرداد سابقه آدم ربایی داشت و راهوروش ارتکاب جرم را به خوبی می دانست این نقشه شوم در یک دورهمی پنج نفره طراحی و قرار شد هر بار مرد تاجر به آزمایشگاه رفت سجاد دیگر اعضای باندا را از طریق شبکه های اجتماعی مطلع کند اما هر بار بنا به دلایلی موفق به دستبرد نمی شدند آن ها از دی ماه سال گذشته منتظر فرصتی مناسب بودند که شیوع کرونا نقشه آنان را نیز به تاخیر انداخت زیرا با دلیل محدودیت های تردد، مرد ۶۰ ساله نیز به مشهد نیامد اما ناگهان یازدهم اردیبهشت، پیام سجاد به مهرداد و دو جواد معروف به بلبل رسید. آن ها بلافاصله دیگر همدستان خود را مطلع کردند و به طرف بولوار امامت مشهد به راه افتادند اما در مسیر تصادف کردند و نتوانستند نقشه خود را عملی کنند. با این حال هنوز در اندیشه دستبرد به طلاها بودند. آن هایک دستگاه کلت جنگی و تجهیزات کامل پلیسی را نیز تهیه کردند تا در پوشش مامور انتظامی، دست به سرقت طلا بزنند. آن ها حتی جلیقه، شوکر، بی سیم، دستبند و ... خریده بودند تا این که حدود ساعت ۱۰ صبح بیست و دوم اردیبهشت دوباره پیام های سجاد، تبهکاران را سوار بر یک دستگاه خودروی «جیلی» در حالی به بولوار امامت کشاند که آن ها پلاک های سرقتی یک دستگاه پژو پارس را روی خودروی جیلی نصب کرده بودند. خودرو در نزدیکی آزمایشگاه عیار سنجی متوقف و بلبل پیاده شد. سجاد به بهانه همراهی کردن مرتاجر به بیرون از آزمایشگاه آمد تا دوستانش از این طریق مرد تاجر را شناسایی کنند.

دقایقی بعد چهار جوان جیلی سوار خودروی پراید به تاجر را تا بولوار امام خمینی (ره) تعقیب کردند. وقتی طلا فروش خودرو را در حاشیه خیابان برای ورود به مرکز خرید و فروش طلا

متوقف کرد ناگهان سه جوان با پوشش پلیس کنارش قرار گرفتند و از او مدارک خواستند. مهرداد که تجهیزات پلیسی به همراه داشت به بهانه ای واهی از مرد ۶۰ ساله خواست تا سوار خودروی جیلی شود اما او مقاومت کرد که به چه جرمی باید همراه آنان برود؟! در این هنگام «بلبل» با دست محکم به قفسه سینه مرد تاجر زد و سپس با زدن شوکر به بدن مرد طلا فروش اورا به زور درون خودرو انداختند و در حالی که مسعود (یکی دیگر از تبهکاران) رانندگی آن را به عهده داشت به طرف کوهسنگی به حرکت درآمدند. هنوز مسافت زیادی را طی نکرده بودند که مهرداد از مسعود خواست خودرو را متوقف کند. بدین ترتیب مهرداد پیاده شد و به سمت محل پارک پراید مرد تاجر رفت تا طلاهای داخل خودرو را اسرقت کند آن ها به خاطر این که مرد ۶۰ ساله مشکوک نشود خود را بی خبر از ماجرای طلاها نشان داده بودند. گزارش اختصاصی خراسان حاکی است، مهرداد حدود دیش از ۸ کیلوگرم طلا را زیر لباس هایش پنهان کرد و با یک موتوروی به خیابان بهار (محل قرار) رفت. از سوی دیگر ۳ همدست او، مرد طلا فروش را در خیابان کوهسنگی پیاده کردند و به او گفتند همکارشان تماس گرفته و آن ۱۵ دقیقه دیگر باز می گردند. ولی تاجر ۶۰ ساله هر چه منتظر ماند کسی به سراغش نیامد! او که نگران طلاهای داخل خودرو شده بود با حالتی

مضطرب به خیابان امام خمینی (ره) بازگشت اما از طلاهای داخل خودرو خبری نبوده به همین دلیل ماجرا را به پلیس گزارش داد و مشخص شد که ماموران قلابی به طلاها دستبرد زده اند!



تصویر متهم با لباس پلیسی



تجهیزات پلیسی کشف شده از متهمان



بخشی از طلاهای مسروقه

سعی داشت درباره بررسی های پلیس اطلاعات بیشتری به دست آورد. به همین دلیل کارآگاهان او را زیر نظر گرفتند تا این که متوجه شدند با فردی به نام مهرداد ارتباط دارد. بررسی های متمرکز کارآگاهان درباره مهرداد نشان داد که او قبلا به اتهام آدم ربایی دستگیر شده و پرونده مفتوح در دادگاه دارد در همین حال مشخص شد برادر مهرداد نیز خودروی «جیلی» با مشخصات ارائه شده از سوی شاکی دارد. با به دست آمدن این سرخ ها بلافاصله عملیات کارآگاهان برای دستگیری مهرداد در بولوار رحمانیه مشهد آغاز شد اما وقتی ماموران قصد ورود به منزل را داشتند او ناگهان خود را از پنجره طبقه دوم پایین انداخت تا از صحنه بگریزد اما به شدت آسیب دید و به بیمارستان طالقانی انتقال یافت. بازجویی از مهرداد در مرکز درمانی همه زوایای پنهان این پرونده هولناک را فاش کرد اما به دستور سرهنگ شفیع زاده، کارآگاهان با هماهنگی قاضی امنی (بازپرس شعبه ۲۰۳) دادسرای عمومی و انقلاب مشهد در بیمارستان به کمین نشستند تا دیگر اعضای باندا را به دام بیندازند که قرار بوده ملاقات همدستانش برونند.

گزارش خراسان حاکی است این عملیات اگرچه ۱۲ ساعت به تاخیر افتاد اما دو تن از تبهکاران به نام های مسعود و محمد به محض ورود به مرکز درمانی به چنگ کارآگاهان افتادند و دستگیر شدند. بازجویی از متهمان در حالی به نظارت سرهنگ جعفری آغاز شد که گروه ورزیده کارآگاهان به سرپرستی سرگرد همتی (افسر پرونده) در ادامه این عملیات سجاد و جواد بلبل را نیز در مخفیگاه دستگیر کردند.

به بازرسی از مخفیگاه متهمان تجهیزات کامل پلیسی به همراه اسلحه جنگی و بیش از ۸ کیلوگرم طلاهای سرقتی کشف شد. با اعترافات متهمان، پرونده دستبرد مسلحانه به طلا در حالی وارد مرحله جدیدی شده است که برخی اطلاعات به دست آمده نشان از جرایم احتمالی مخوف دیگری توسط اعضای این باند خطرناک دارد به همین دلیل قاضی امنی با صدور دستورات ویژه ای از کارآگاهان خواست دامنه تحقیقات خود را درباره دیگر جرایم احتمالی آنان گسترش دهند.

انتشار اولین گفت وگو با پدر رومینا اشرفی در زندان

عکس خصوصی دخترم با بهمن مرا قاتل کرد!

بهمن خاوری: قبل از رومینا هم یک دختر را فراری داده بودم



پدر رومینا اشرفی دختر ۱۳ ساله تالشی در اعتراض ادعا کرد که عکس های خصوصی دخترم در اینستاگرام مردی پادوانه کرد. در همین حال بهمن خاوری هم اعلام کرده که قبل از رومینا نیز یک دختر را فراری داده بود! به گزارش رکنا، اولین قرار ملاقات با رضا اشرفی پدر رومینا در زندان مرکزی رشت بود. مردی که وارد اتاق شد، لاغر اندام و در ظاهر آرام بود و در حالی که پاهایش را روی زمین سرمی دارد روی یک صندلی نشست و با صورت کشیده خود به زمین خیره شد. بخش هایی از این گفت وگودر ادامه می آید:

■ **خود را معرفی کنید.**

من، رضا اشرفی، متولد اول شهریور ماه ۶۲ و کارگر مزرعه هستم. ۱۵ سال است که از دواج کرده ام.

■ **اولین بار چه زمانی متوجه رابطه دخترت با بهمن خاوری شدی؟**

یک نفر به من گفت ظرف ۲ تا ۳ روز دیگر دخترت فرار می کند؛ به خانه آدم و گوشی دخترم را بچک کردم متوجه شدم پیامی در این باره رد و بدل نشده است.

■ **چه هنگام متوجه شد پدر رومینا فرار کرده است و بعد از آن چه کردید؟**

یک هفته از شنیدن این که می خواهد فرار کند می گذشت؛ خرید کرده بودم، همسرم مریم احوال بود؛ شام گذاشتم و چهار نفری سر سفره نشستیم و شام خوردیم. بعد از آن هوس چای کردم؛ رومینا چای را حاضر کرد؛ در هنگام خوردن چای متوجه شدم ماده سفید رنگی ته استکان است؛ شک کردم؛ چای دوم را که خوردم گفتم بی مزه است؛ بعد از خوردن چای سوم؛ در همان وضعیت خوابم برد و از ساعت ۱۰ نیم تا صبح خوابیدم.

خانمم بیدارم کرد و گفت رومینا کجاست؟ رومینا در خانه نیست. متوجه شدم رومینا در جای مواد خواب آور ریخته و از خانه رفته بود. تا ساعت هشت صبح گنجی بودم که برادرم آمد و گفت آن پسر (بهمن خاوری) در اینستاگرام گفته است که ساعت ۱۲ شب با رومینا فرار کرده

کرده اند. قبل از ظهر به پاسگاه رفتم و به خاطر آدم ربایی شکایت کردم. دوباره بعد از ظهر برای پیگیری به پاسگاه رفتم؛ با آن پسر (بهمن خاوری) تماس گرفتم و گفتم دخترم را به تو می دهم؛ مقدمات کار را فراهم کن. آدرس خانه خواهرش را داد. به آن جار فتم و دخترم را که دیدم تپش قلب داشت؛ به اتاقی رفتم و از او پرسیدم چند سال است با این پسر رابطه داری؟ گفت یک ماهی می شود با او تلفتی صحبت می کنم.

■ **در خصوص این ادعا که در برخی رسانه ها گفته شد رومینا در باز پرسى یا آگاهی گفته است که نزد خانواده اش امنیت ندارد توضیح دهید.**

من اصلا چیزی از جانب رومینا در این خصوص نشنیدم. آن جافضا خیلی احساسی و عاطفی شد برعکس این حرف ها راهم زد؛ وقتی به خانه با جناقم رفتم خیلی صمیمی تر شده بودیم. بعد از ناهار از خانه با جناقم به سمت خانه حرکت کردم. در مسیر خیلی مهربان بودیم و خودش هم تشکر کرد؛ هنگامی که رسیدیم کمی بعد، رومینا و برادرش خوابیدند؛ با خودم گفتم کاش نمی خوابید و باهم صحبت می کردم. رابطه ام با رومینا خوب بود. معمولا با او درد دل نمی کردم، اما باهم شوخی می کردمیم.

■ **بهمن خاوری را می شناختی؟ مشکلک با او چه بود؟**

پارسال قبل از عید برای نزدیکانش بنایی کرده بودم. از همان اول از این پسر بدم می آمد؛ اصلا آدم خوبی نبود شما می توانید از همه محل بیرسید به چه نام هایی مشهور بود اگر هم برای رومینا خواستگاری می آمد، مخالفت می کردم، اما بهمن اصلا خواستگاری نیامد. از همسایه ها که چه کاره است. من در آیینه می دیدم که یا باید در خانه این خانواده می ماند و او را می فروختند یا این که یک ماهه فرار می کرده به بیابان. بهمن به رومینا گفته بود اگر با من نیایی، آبرویت را می برم و پدر و مادرت را می کشم. این موضوع را رومینا به همسرم گفته بود.

■ **چرا رومینا باید از بهمن بترسد؟**

بهمن گفت اگر می خواهی دخترم را خوشبخت کنی چرا چنین تصاویری در اینستاگرام می گذاری؟ از مادر رومینا بیرسید، رومینا را مجبور می کردند در آن حالت از او عکس بگیرند.

■ **احساس نمی کنی، چون دخترت کوچک بود اغفال شده بود و باید به او فرصت می دادی؟**

می خواستم بهشتی کوچک برایش درست کنم. ■ **پشیمانی؟ اگر زمان به عقب برمی گشت باز هم همین کار را می کردی؟** نه این کار را نمی کردم. ■ **اگر مشکلی نداری درباره نحوه قتل توضیح بده؟** دوز به وارد کردم و بیرون رفتم.

■ **روزی که تصویر دخترت را در اینستاگرام دیدی، چه حالی شدی؟**

آن صحنه را که دیدم، اذیت شدم. دخترم را فریب داد. با آبروی خانواده مادر اینستاگرام بازی کرد آدمی که شرف و غیرت داشته باشد، این کار را نمی کند. رومینا خواستگار های زیادی داشت.

■ **به صورت شفاف بگو که علت قتل چه بود؟**

چون رومینا با یک آدم ... قرار کرده بود از این موضوع آن موقع گذشتم، ولی بعد این اقدام، آن عکس ها را در اینستاگرام گذاشته بودند.

■ **چه کسی مقصر است؟**

مقصر اصلی خودم هستم، چون من قتل را انجام دادم.

■ **تا به حال مشکلی در زمینه روانی نداشته ای که به روان شناس مراجعه کنی؟** نه مشکلی نداشتم.

■ **به عنوان حرف آخر چه چیزی برای گفتن داری؟**

من نمی خواستم رومینا را تحت فشار بگذارم و می خواستم او آزاد باشد؛ من با حجابش مشکلی نداشتم. اصراری نداشتم لباس خاصی بپوشد. هر لباسی می گفت دوست دارم همان را بپوشد. می خریدم رومینا را دوست داشتم، ولی عصبی شدم و الان زمان قابل بازگشت نیست.

■ **بهمن خاوری: پدرم هم مادر مرا فراری داده بود**

در همین حال شرق نوشت: ادعا های بهمن خاوری و همچنین نقش او در فرار رومینا سبب شد تا پس از بازداشت به سراغ او برویم و روایت بهمن را درباره قتل رومینا بشنویم. اومی گوید: به خاطر فراری دادن رومینا پشیمان نیستم؛ من خودم را مقصر نمی دانم. وی در این گفت وگو همچنین درباره وضعیت خانوادگی خودش گفت: یکی از خواهراتم فرار کرده. برادرم که از خودم بزرگتر است دختری را فراری داد و الان یک بچه دارد؛ پدرم نیز مادرم را فراری داده بود. بهمن خاوری همچنین در پاسخ به این سوال که «محل های می گویند گویا تو قبلا دختر دیگری را نیز فراری دادی» گفت: بله چند سال قبل بود.

در امتداد تاریکی

ماجرای زنی در کما!

این روزها دیگر به سر نوشت و آینده دخترم فکر نمی کنم بلکه فقط از خدای خواهم او زنده بماند تا اگر دیتیمی بر سر نوه هایم ننشیند چرا که طبق شواهد موجود و ادعای نوه ام که روز حادثه در منزل بود ا مادام مودسمی به همسرش خوانده و او اکنون در مرکز درمانی با مرگ دست و پنجه نرم می کند زن ۴۴ ساله که برای اعلام شکایت از داماد تبعه خارجی اش به کلانتری سپاد مشهد آمده بود در حالی که بیان می کرده به شدت مخالف از دواج دختر ۱۶ ساله ام با یک جوان افغانستانی بودم درباره سرگذشت خود و ماجرای از دواج دخترش گفت: در یکی از شهرهای مرزی استان سیستان و بلوچستان با دنیا آدم و هیچ وقت رنگ در دس و مدرسه را ندیدم. آن زمان پدرم را پای سفره عقد جوان افغانستانی نشاند که به طور غیر مجاز در ایران زندگی می کرد من هم که به خاطر آداب و رسوم محلی و احترام به پدر و مادر نمی توانستم با این از دواج مخالفت کنم لباس عروسی را پوشیدم و با «جمعه» از دواج کردم اگر چه به خاطر بیکاری شوهرم روزگار سختی را می گذراندم اما طوری تربیت نشده بودم که به شرایط موجود اعتراض کنم یا گلایه ای از پدر و مادرم داشته باشم. خلاصه به هر سختی و بدبختی بود فرزندم را بزرگ کردم تا این که دخترم ۱۶ سالگی رسید در همین روزها همسرم تصمیم گرفت تا «کبه» را به سرپس یکی از همشهریان افغانستانی اش شوهر بدهد اما من به شدت مخالف این از دواج بودم چرا که سختی ها و مشکلات از دواج با اتباع بیگانه را با همه وجودم حس کرده بودم و می دانستم دخترم نیز به روزگار من دچار خواهد شد. اما همسرم به این از دواج پافشاری کرد و من هم نتوانستم کاری انجام بدهم. خلاصه هنوز یک سال بیشتر از برگزاری جشن عروسی ز کیه نگذشته بود که همسرم مرا در ایران رها کرد و به کشور خودش بازگشت حالا من مانده بودم و ۳ فرزند قد و نیم قد! دیگر چاره ای نداشتم باید این زندگی آشفته را سر و سامان می دادم. بالاخره به طور غیبی ای جمعه طلوع گرفتیم و با کار کردن در بیرون از منزل خارج زندگی را تامین می کردم تا فرزندانم در آسایش و آرامش باشند. بعد از این ماجرا به مشهد مهاجرت کر دیم چرا که دامادم مدعی بود در مشهد می تواند شغل مناسبی برای خودش پیدا کند اما اهل کار کردن نبود و مدام پر خاشگری می کرد. آن روزها من از ماجرای کتک کاری ها، فحاشی ها و شکنجه هایی که به دخترم می داد هیچ اطلاعی نداشتم. من در منزل یک خانم دکتر سرگرم کار و زندگی بودم تا فرزندانم را بزرگ کنم. دخترم نیز آبروداری می کرد و هیچ وقت درباره شرایط سخت زندگی اش به من چیزی نمی گفت. من هم با نوه زباییم دلخوش بودم و احساس می کردم دامادم سرکار می رود و هزینه های زندگی اش را تامین می کند. تا این که به طور اتفاقی در جریان زندگی آشفته و فلاکت بار دخترم قرار گرفتیم هنوز ۶ ماه بیشتر از مهاجرت مان به مشهد سپری نشده بود که فهمیدم دخترم حتی نتوانسته است برای فرزندانش غذای گرم فراهم کند و یکی از همسایگانش چندین بار می رود و هزینه های زندگی اش را تامین می کند. تا این که به طور اتفاقی در جریان زندگی آشفته و فلاکت بار دخترم قرار گرفتیم هنوز ۶ ماه بیشتر از مهاجرت مان به مشهد سپری نشده بود که فهمیدم دخترم حتی نتوانسته است برای فرزندانش غذای گرم فراهم کند و یکی از همسایگانش چندین بار

برای دخترم غذا برده بود! زمانی متوجه شدم که او و همسرش اختلافات شدیدی دارند که آثار کتک کاری و شکنجه را روی دست و صورت دخترم دیدم او که به منزل من آمده بود بعد از مدت ها از دلش را فاش کرد و از روزگار سختش سخن گفت به همین دلیل از دخترم خواستم تا از شوهرش شکایت کند چرا که او ماهه دخترم را مورد انواع شکنجه های روحی و جسمی قرار داده بود در این میان دامادم چندین واسطه فرستاد گاهی نیز خودش به در منزل می آمد و با تهدید و فحاشی قصد داشت همسرش را به زور به منزل ببرد اما من که ماجرای پر خاشگری ها و شکنجه هایش را فهمیده بودم دیگر نمی گذاشتم دخترم این شرایط را تحمل کند، اما چند روز قبل وقتی از سرکار به منزل بازگشتم متوجه شدم پسر بزرگم خواهرش را به خانه خودش برده و او را راضی کرده است تا به خانه شوهرش برگردد. وقتی در جریان حمله گری دامادم قرار گرفتم به شدت از پسرم دلگیر شدم چرا که می دانستم دامادم قصد کشتن او را دارد. هنوز در افکار خودم غرق بودم و از پسرم گلایه می کردم که ناگهان نوه ام با من تماس گرفت و گفت مادرش را به بیمارستان برده اند می دانستم اتفاق بدی افتاده است اشک ریزان چادرم را روی سرم انداختم و به طرف بیمارستان به راه افتادم دخترم بیپوش روی تخت بیمارستان افتاده بود و آثار کتک کاری روی سرش نمایان بود.

دخترم در کما به سر می برد و پزشکان معده اش را شست و شوا داده بودند نوه ام می گفت پدرش چیزی را با گرفتن دست های مادرش به او خوراند ه است و دو روزی که برای کمک خواستن از همسایه ها به بیرون از منزل رفته بود مادرش بیپوش شده است و ... شایان ذکر است به دستور سرگرد جعفر عامری (رئیس کلانتری سپاد) رسیدگی به این پرونده به کارشناسان زنده دایره مددکاری اجتماعی سپرده شد.

ماجرای واقعی با همکاری پلیس پیشگیری خراسان رضوی